

نيز مانند ساير نقاط کشور که پاسگاه
ژاندارمري نيست در منطقه املاک اختصاصی از
طرف شهر بانی هر شهرستان بمنطقه جمعی
خود پاسگاه دائر و تشکیل شده بود شهرهای
چالوس و گچسر و نوشهر جزه شهر بانی
نوشهر بود و حتی در معادن ذغال سنگ
گاجره برای انتظامات پاسبان گمارده شده
بود رئیس شهر بانی نوشهر سرکار سرهننگ
باقر سمیعی که در آن موقع درجه سرگردی
داشت بود و اینجان بهم با درجه ستوان یکمی
رئیس شهر بانی نوشهر و چالوس
و رئیس کلانتری گچسر بودم پاسگاههای بین

قبل از سال ۱۳۲۰ در کلیه منطقه
شمال در محدوده‌ای شامل جنوب فیروزکوه،
شرق مراوه تپه همجوار با بزنورد جنوب
نور آبدلی و جاده هراز جنوب کجور و
تنکابن ، گچسر ، غرب يك قسمت از
گیلان لنکرود و چمخاله که منطقه املاک
اختصاصی بود ژاندارم وجود نداشت . در
کلیه شهرهای کند و دشت گرگان به شهر
مازندان (ساری شاهی بابل و بابل سر)
نور آمل کجور نوشهر تنکابن چالوس
شهبوار رامسر يك قسمت از گیلان رودسر
لنکرود تا به سازمان شهر بانی و جاده‌ها

خاطره‌ای وداستانی از



خاطره وداستانی از

راهها نیز تحت مسئولیت اینجانب بود در موقع تشریف فرمائی شاهنشاه موظف بودم در منطقه جمعی از شرق کمیشان ، غرب نشارود جنوب گچسراز نظر امور انتظامی در رکاب باشم . شاهنشاه رضاشاه کبیر در سال دوم تبه (بهاروپائیز) مسافرت بشمال نموده واز کلمه املاک اختصاصی باز دیده میفرمودند بهار و پائیز با قطار مخصوص تا شاهی تشریف فرما شده در موقع مراجعت به تهران از راه مخصوص جاده چالوس گچسر عبور میفرمودند یک مسافرت تابستانی هم بوده که مخصوص کلاردشت بود همه ساله بدون کوچکترین تغییر صبح روز چهارده مرداد از تهران حرکت نموده نهار را در گچسر میل فرموده شب پانزدهم مرداد بکلاردشت وارد میشدند . چهار الی پنجروز در کلاردشت تشریف داشتند نوزده و یا بیستم مرداد باز از طریق گچسر به تهران مراجعت میفرمودند . مرداد سال ۱۳۱۷ مطابق معمول همه ساله شاهنشاه صبح روز چهاردهم مرداد از تهران حرکت فرموده نهار را در گچسر میل وغروب وارد کلاردشت شدند . ساختمان کاخ کلاردشت چند ماهی بود شروع شده و محل ساختمان کاخ در روستا به نام (اوجایت) روی یک تپه مرتفع در دامنه کوه جنوبی دشت کلاردشت قرار داشت قبل از ساختمان کاخ موقع تشریف فرمائی شاهنشاه بکلاردشت در روستائی بنام (حسن کیف) که مرکز بخش کلاردشت محسوب میشد در یکی از ساختمانهای نسبتاً خوب که در گذشته متعلق به یکی از خوانین کلاردشت بود بعد از مهاجرت مالک از کلاردشت

ساختمان مزبور که يك موقعیت زیبا داشت بمنزل شخصی رئیس املاک اختصاص داده شد در موقع تشریف فرمائی چندروز قبل تخلیه شد در تغییرات لازم و رنگ آمیزی آن اقدام شده در چند روز توقف شاهنشاه در کلاردشت تبدیل بکاخ سلطنتی میگردد این ساختمان در قسمت جنوب غربی روستای حسن کیف واقع شده ساختمان آن دو طبقه دارای شش اتاق زیر و شش اتاق طبقه دوم بود و اطراف ساختمان دارای ایوانی بعرض تقریباً یک متر و نیم بود ساختمان دیوار حفاظتی نداشت از غرب ساختمان رودخانه کلاردشت با منظره زیبایی جریان داشت کلاردشت دشت کوچکی است به طول یازده کیلومتر و عرض هفت کیلومتر و اطراف این دشت زیبا را کوههای جنگلی و بدون درخت فرا گرفته چون وجود کوهستان بدون درخت در منطقه شمال که همه جا را درختهای جنگلی فرا گرفته است به نظر فوق العاده زیبا ولذت بخش میآید کوههای اطراف کلاردشت جنوب شرق شمال با جنگل انبوه تشکیل شده فقط کوه سمت غرب بدون درخت و خشک است و چهارده روستا دور تا دور دشت در دامنه کوهها قرار دارد و فقط روستای

فال قهوه

تعیین گردید لذا با اتفاق آقای هدایت اله شهابی
فرزند سلطان علی اکبر خان رئیس املاک
برای بازدید محل بروستای (اوجسایت)
رفتیم ساختمان تازه شروع شده کاخ و اطراف
بدقت بازدید و بازرسی شده محل‌هایی که
میبایستی درموقع تشریف‌فرمائی پاس گمارده
شود تعیین گردید در محل ساختمان کاخ
آقای شهاب خسروانی که در آن ایام مدیری
عامل شرکت مقاطعه کاری نامور را داشت با اتفاق
یک نفر مهندس جوان سوئیسی بنام (والتر)
تشریف داشتند موقعی که قصد مراجعت داشتیم
مهندس والتر تعارف نمود که یک قهوه در
منزلش صرف شود آقای خسروانی و آقای
شهابی از این تعارف استقبال نموده و گفتند
بسیار خوب و بموقع است منزل مهندس والتر
هم در یکی از ساختمان‌های روستای (اوجسایت)
نزدیک ساختمان کاخ بود با اتفاق وارد منزل
مهندس شدیم خانم مهندس والتر از ابرانیهای
بود که سالها در روسیه زندگی کرده و چند
سال بود بایران یعنی وطن اصلی خود نقل
مکان کرده بود قهوه وسیله خانم حاضر و
روی میز گذاشته شد خود خانم هم در یکی از
صندلی‌های دور میز نشست من تا آن روز فال
قهوه ندیده بودم سه نفر آقایان پس از
خوردن قهوه فنجان را روی نعلیکی بطور
وارونه قرار دادند پس از چند دقیقه هدایت اله
خان شهابی پسر سلطان علی اکبر خان فنجانیکه
در آن قهوه خورده بود بلند نموده بدست
خانم مهندس داد و گفت خانم این فال را
ملاحظه کنید بدانم وضع پدرم فردا در حضور
شاهنشاه چگونه خواهد بود خانم فنجان
را از دست شهابی گرفته در آن نگاه کرد و

(حسن کیفیت) تقریباً در جلگه واقع شده است
قسمت جنوب ساختمان زمین سنگلاخ حدود
چهار هکتار وجود داشت در موقع تشریف‌فرمائی
پنج شش دستگاه چادر سلطنتی هم در همان
زمین وصل بساختمان مزبور زده میشد که
یکی از چادرها اختصاص بشاهنشاه داشت
و از بقیه ملتزمین رکاب درجه اول آقایان
قوام‌الملک شیرازی، قائم مقام‌الملک، شکوه
الملک رئیس دفتر مخصوص، ادیب السلطنه
رئیس دربار، میرزا عبدالرحیمخان هیراد
معاون دفتر مخصوص و تیمسار سر لشکر نقدی
استفاده میکردند ولی شاهنشاه شب در ساختمان
استراحت میفرمودند چون اینجانب هم موقع
تشریف‌فرمائی در گچسار بودم از گچسار تا
کلاردشت در رکاب شاهنشاه بودم موب
ملوکانه در کلاردشت بساختمان مورد بحث
نزول اجلال فرموده شب را استراحت و
صبح فردایش از ساختمان کاخ کلاردشت که
فقط در حدود هشتاد سانت از دیوار آن ساخته
شده بود مورد بازدید قرار می گرفت اینجانب
قبلا یکمده پاسپان بکلاردشت فرستاده بودم
لازم بود که از محل ساختمان کاخ قبلادیدن
نموده و محل پاسپانی که باید درموقع بازدید
شاهنشاه در حوالی ساختمان کاخ گمارده شود

خاطره ای و داستانی از

مطالب زیادی گفت و بعد اضافه کرد که فردا بدرتان مورد لطف شاهنشاه قرار گرفته و انعام دریافت خواهند داشت مهندس والتر که مهندس ساختمان کاخ بود او هم فنجان را به دست خانم داد گفت خانم باین هم نگاه کن بین فردامن کتبخ (کتک) خواهم خورد خانم فنجان قهوه او را گرفت قدری نگاه نمود و گفت فردا شما هم مورد لطف شاهنشاه قرار گرفته انعام بیشتری خواهی گرفت بعد از او آقای شهاب خسروانی فنجان را بدست خانم داد. خانم نگاه در فنجان کرد و گفت فردا شما سعی کنید جلو شاهنشاه نروید چون مورد بی مهری قرار گرفته حتی یک مشت هم بسینه شما خواهند زد. و خیلی تأکید نمود که حتی الامکان جلو نرود. این گفتار خانم که مربوط با اتفاقات فردا بود بنظر من خیلی عجیب آمد پس از قدری صحبت منزل مهندس را ترک گفته بحسن کیف رفتم فردا صبح اول آفتاب من پاسبانهائی که میبایستی در اطراف کاخ نگهبانی بگذارم بر داشته هر یک را در محل معین گمارده دستورات لازم را دادم و به حسن کیف مراجعت نمودم. ساعت ۸ صبح شاهنشاه برای بازدید از ساختمان کاخ به محل ساختمان حرکت فرمودند ماشینهای اسکورت رئیس املاک و ملتزمین رکاب هم پشت ماشین شاهنشاه حرکت کردند قبلا عرض شد محل ساختمان کاخ در دامنه کوه روی یک تپه مرتفع واقع شده بود به علت شیب زیاد ماشین تامحوطه بنای کاخ نمیآمد قدری پائین تر شاهنشاه از ماشین پیاده شدند و سر بالائی تند را پیاده تشریف

بردند به محض اینکه چشم شاهنشاه بدیوارهای کاخ افتاد فرمودند باریک الله علی اکبر خان باریک الله سلطان علی اکبر خان و قبل از اینکه داخل ساختمان کاخ شوند پنج هزار ریال بعلی اکبر رئیس املاک کلار دشت انعام مرحمت فرمودند من موضوع فال قهوه روز قبل را بکلی فراموش کرده بودم با اظهار مرحمت بعلی اکبر خان جریان فال بیادم آمد درست مراقب بعد پیش بینی خانم و فال قهوه شدم در یکی از اطاقها میزی قرارداده شده بودو نشه دو طبقه ساختمان کاخ با پونز روی میز الصاق گردیده بود جلو میز نقشه شاهنشاه توقف فرموده مهندس والتر هم که پای میز نقشه ایستاده بود شروع بتوضیح در مورد نقشه و ساختمان نمود شاهنشاه که دقت کامل بتوضیحات مهندس والتر داشت از مهندس اظهار رضایت فرموده و ده هزار ریال هم انعام به مهندس مرحمت فرمودند بعد اطاقهای دیگر ساختمان مورد بازدید قرار گرفت در یکی از اطاقها مهندس را احضار فرمودند ولی آقای شهاب خسروانی رئیس شرکت مقاطعه کاری نامور بجای مهندس جلو دیده تعظیم کرده ایستاد و شاهنشاه از اینکه به

فال قهوه

جای مهندس جلو دؤید فرمودند . . مگر تو مهندسی و محکم بادست مشت کرده زدند به سینه آقای خسروانی . مهندس در این موقع رسید و شاهنشاه رو از خسروانی برگردانده بامهندس شروع به گفتگو نمودند. آقای خسروانی دید که توجه شاهنشاه به جای دیگر معطوف شده است عقب عقب آمده و از ساختمان خارج شد موقمیکه از ساختمان خارج می شدند من گفتم با اینکه ملاحظه نمودید دو قسمت از پیش بینی خانم عملی شد با آن تأکید می کرد که خانم بشما کرد چرا فراموش نموده جلو رفتید ؟ گفت پیش بینی خانم نیایستی رخ دهد من بکلی فراموش نمودم اگر فراموش نمی کردم پیش بینی فال قهوه خانم حقیقت پیدا نمی کرد و نیایستی این پیش آمد بشود این بود فال قهوه خانم مهندس والتر که پس از ۱۴ ساعت عیناً و دقیقاً پیش بینی های او جامه عمل بخود ببوشید و اسباب حیرت همه ما شد .

توضیح: در شماره هشتم تاریخ مسافرت به شمال و تأموریت برای ساختن خانه ها سال ۱۳۱۲ چاپ شده بود در صورتیکه باید بهمن سال ۱۳۱۳ باشد .

بقیه توضیحاتی در خصوص و بهبود دیدگان یکمک آقای کمال آقان و برادرش از اندکس موجوده در مهمانخانه واقع در خیابان مدارس، که ما و ایشان رو بروی هم اقامت گزیده بودیم نشانی آقای آشیل برنی ایس را یافتیم و بعد با پدرم به ملاقاتش رفتیم و او با کمال خوشروئی از ما پذیرائی نمود و باردوم بوسیله مدیوم خود که يك بانوی فرانسوی بود ارتباط با روحی فرانسوی که همیشه بجلسه ایشان ظاهر میشد تماس حاصل شد ترتیب این ارتباط بدین صورت بود که ابتدا آقای آشیل برنی ایس خانم را هیپنوتیزه می کرد و پس از آن که خانم بحال خلسه (Trano) میرفت ، پروفسور بوسیله هر دو دست خود پاس مانیه تیک میداد یعنی سیاله های نامرئی او را با سیاله های جهان جسمانی خود مزوج نموده بجانب مدادی که در روی کاغذ گذارده بود و کاغذ در وسط میز بوسیله ۴ پونز نصب شده بود دفعتاً مداد را از روی کاغذ بلند می کرد و هر گاه فلوئیدها کم و کسر میشد مداد می افتاد در مواقعی که پاس مانیه تیک خوب انجام می گرفت مداد بطور مسلسل مطالب خاصه روح فوق الذکر را بر کاغذ منعکس مینمود این نوشته پس از کاغذ صفحه بقدری با خط زیبایی فرانسه یعنی بخط زندگانی جسمانی همان روز تحریر یافته بود که واقماً موجب تعجب پدرم و من گشته بود و مطالب دیگری چون غیب گویان درباره تشکیلات انجمن مرفقه الروح ایران ما در پرونده مخصوص آسیائی شده ثبت نشده بود که بیش از پیش دچار حیرت گشتم.